

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: بیبا داراب زند

فرستنده: جعفر

۰۸ اگست ۲۰۲۰

لیبرالیسم

(۵)

۷. مونتسکیو و الگوی حکومت لیبرالیسم

هنگامی که "جان لاک" نواقص وضع طبیعی بشر را برشمرد، به سه نکته اشاره کرد که مبنای الگوی "لیبرال" از حکومت را شامل می‌شد. اول این که در وضع طبیعی، قانون جهانشمولی وجود ندارد که بتوان حق را از ناحق تمیز داد. دوم این که، در وضع طبیعی دآوری بی طرف وجود ندارد که بر مبنای قوانین قضاوت کرده و حق را به حق دار برساند. و بالاخره نیروئی مشروع وجود ندارد که بتواند حکم قانون را اجراء کند. این انتقاداتی بود که بانی لیبرالیسم به وضع طبیعی بشر داشت و برای رفع نواقص آن، فلسفه اجتماعی لیبرالیسم را بنا نهاد. اما، این "جان لاک" نبود که الگوی کامل "حکومت لیبرال" را ارائه داد، بلکه این وظیفه بر دوش "شارل لوئی دوسکوندا" معروف به "مونتسکیو" قرار گرفت.

"مونتسکیو" الگوی حکومت لیبرال را در مجموعه "روح القوانين" این گونه توضیح می‌دهد: "در هر حکومت، سه قوه وجود دارد: قوه مقننه، مجریه و قضائیه. هر گاه قوای مقننه و مجریه در هم ادغام شود و در اختیار یک شخص و یا گروهی قرار گیرد، دیگر آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد و نیز اگر قوه قضائیه از قوای مقننه و مجریه منفک نباشد، باز هم وجود آزادی ناممکن است. چنانچه قوه قضائیه به قوه مقننه بپیوندد، زندگی و آزادی فرد در معرض نظارت خودسرانه قرار خواهد گرفت، زیرا در این وضع، قاضی خود قانون گذار هم است. اگر قوه قضائیه به قوه مجریه ملحق شود، ممکن است قاضی از خود شدت عمل نشان دهد و به حق افراد تجاوز کند و اگر در کشوری حق اعمال هر سه قوه در اختیار یک فرد و یا یک هیأت (خواه مرکب از نجباء، خواه عوام) قرار گیرد، آن وقت فاتحه همه چیز را باید خواند. قوه مقننه باید در اختیار کل افراد جامعه باشد. ولی چون اجرای این امر در کشور های بزرگ ممتنع است و در کشور های کوچک هم موانع بسیاری بر سر راه است، مردم آنچه را که خود نمی‌توانند در باره اش تصمیم بگیرند و اجراء کنند، به نمایندگان منتخب خویش واگذار می‌کنند. لازم نیست که اعضای قوه مقننه از میان کل افراد ملت انتخاب شوند، همین قدر که ساکنان نواحی مهم هر کدام یک نماینده از جانب خود انتخاب کنند، کافیت. مهم ترین امتیاز نمایندگان این است که می‌توانند در باره مسائل اجتماعی با هم بحث و تبادل نظر کنند و این کار از عهده تجمع همه

افراد ساخته نیست و همین موضوع یکی از عیوب بزرگ حکومت دموکراسی است." در این جا سخنان مونتسکیو را بریده و متذکر می شویم که برای پیامبران لیبرالیسم -خلاف ادعا های اخلاف امروزی شان، کاملاً مشخص بوده که "حکومت نمایندگان مردم بر مردم"، دموکراسی نیست! بلکه الگوی حکومتی لیبرالی می باشد. برای آنها نیز دموکراسی برابر با حکومت مستقیم مردم بر مردم بوده، که آن را ایده آل، اما در جوامع بزرگ ناممکن می دانستند. اینک به ادامه مباحث او باز می گردیم: "اشرافیت باید به صورت ارثی باشد، بدان دلیل که اولاً طبیعت آن چنین اقتضاء می کند و ثانیاً این امر موجب می شود که اشراف و نجباء به حفظ امتیازات تباری خود علاقه بیشتری پیدا کنند؛ امتیازاتی که ذاتاً مورد نفرت و غبطه مردم است و از این رو در دولت های آزاد همیشه در معرض خطر قرار دارد. اما دارنده هر قدرت موروثی احتمالاً فقط به دنبال منافع خویش خواهد بود و منافع مردم را فراموش خواهد کرد. از این رو در موضوعاتی مانند وضع قوانین مالیات که حفظ منافع یک شخص فقط از راه فساد جامعه اشرافیت ممکن است، در امر قانون گذاری، جز امر وتو، نباید به ایشان اختیاری داده شود. قوه مجریه باید در اختیار پادشاه باشد، زیرا از آن جا که این عنصر حکومت به تعلیمات و اقدامات فوری نیازمند است، اداره آن به وسیله یک تن بهتر از چند تن صورت می گیرد. قوه مجریه باید سهمی از قوه مقننه داشته باشد. در غیر این صورت از امتیاز ویژه خود محروم می شود. این سهم باید شامل حق "وتو" باشد.

اینهاست تشکیلات اساسی حکومت مورد بحث ما، هیأت قانون گذاری از دو قسمت تشکیل یافته است که هر قسمت به وسیله حق "وتو" بر دیگری نظارت می کند. قوه مجریه هر دو قسمت را محدود می کند و به نوبه خود به وسیله آنها محدود می گردد. این سه قوه می توانند از تندی یک دیگر جلوگیری کنند و به حالت موازنه و سکون در آیند. چون حرکت لازمه حیات بشری است، ناچار ساکن نخواهد ماند و در حرکت خواهد بود، ولی همچنان هماهنگ با یکدیگر. خلاف حکومت انگلستان که شرح قانون اساسی آن در بالا گذشت، در حکومت های سلطنتی دیگری که می شناسیم، آزادی وجود ندارد، زیرا غایت شان چنین ایجاب می کند و تنها هدف آنها افتخارات خود و دولت و حکمران است. این گونه کشور ها اگر چه قوای سه گانه را مطابق با نمونه ای که شرحش گذشت، تقسیم نکرده اند، ولی توانسته اند در کار تقسیم قوا موفق شوند، از موهبت آزادی سیاسی هم برخوردار شده اند. در هر کشوری که اصل تفکیک قوا صورت نگرفته است، حکومت سلطنتی آن به فساد گرائیده و به حکومت استبدادی مبدل شده است." (۱۳) همانجا ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۸

باز هم در مورد نقل قول بالا چند نکته قابل تذکر است. نکته اول از بُعد تاریخی است. تفکیک و تقسیم قوای مربوطه، همانطور که "مونتسکیو" مطرح می سازد از سیستم حکومتی انگلستان الگو برداری شده و از اختراعات و ابداعات متفکر خاصی نشأت نگرفته است. ما در طول بررسی تاریخ مبارزه طبقاتی در انگلستان دیدیم که چگونه پارلمان، یا مجلس اعیان و عوام در بستر مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه متحد خرده مالکان و بورژواها با امتیازات مقام سلطنت و بارون ها، برای تأمین منافع شان، شکل گرفت و به وجود آمد. سپس با قدرت یافتن این طبقات در مقابل حکومت مرکزی، از مجلس مشورتی به مجلس قانون گذاری تبدیل شد. این واقعه از قرن سیزدهم تا قرن هفدهم به طول انجامید که نهایتاً در انقلاب ۱۶۴۰ به نفع بورژوازی و خرده مالکان پایان یافت. پس مشخص است که الگوی لیبرالی حکومت، نه از روی منطق و از درون "قراردادی اجتماعی"، بلکه از درون مبارزه طبقاتی شکل گرفت و در روندی تاریخی به دنیا آمد.

هم چنین قوه قضائیه نیز در قرون متمادی و در اثر مبارزه سلطنت با کلیسا از یک طرف و بارون ها و عوام با سلطنت از طرف دیگر رفته رفته تغییر یافت و آن نیز بالاخره در انقلاب ۱۶۴۰ با اعدام "استرافورد" و "اسقف لاد" به

استقلال دست یافت. روند تاریخی استقلال قوه مجریه را نیز، از مقام سلطنت در بخش ها و فصول آینده توضیح خواهیم داد. اما باز هم متذکر می شویم که در انقلاب ۱۶۴۰، هنگامی که رادیکال های پارلمان حق دخالت در سیاست های خارجی، تعیین وزراء و فرماندهان نظامی را به دست آوردند و بودجه مملکتی را، به صورت سالیانه در اختیار دربار قرار دادند، تقریباً استقلال قوه مجریه را نیز به دست آورده بودند. پس دو باره تأکید می کنیم که متفکران " لیبرال " تنها توجیه کنندگان واقعی بودند که مبارزه طبقاتی در انگلستان و در روندی تاریخی به وجود آورده بود و خلاف باور و تبلیغ هواداران شان، حاصل تراوش ذهن نوابغ و "تمرین دمکراسی" (!) نبوده است. به هر حال، ایدئولوژی لیبرالیسم بنا بر مقتضیات طبقه بورژوا و مصالحه کشاندن طبقات فرودست با حاکمیت جدید، زاده شد. تأثیرات این ایدئولوژی، همراه با دیگر اشکال مبارزه طبقاتی را در فصول بعدی دنبال خواهیم کرد. پایان.